

رندگان تشنه لب را آبی نمی دهد کس
گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کان جا
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

حافظ
غزل ۹۴



ذکر روز دوشنبه
صد مرتبه
ایاتی احکامات



پیامبر اکرم (ص) فرمودند:
غیرت از ایمان است و بی بند و باری از نفاق
نهج الفصاحه، ص ۵۸۷، ج ۲۰۴

در محضر بزرگان

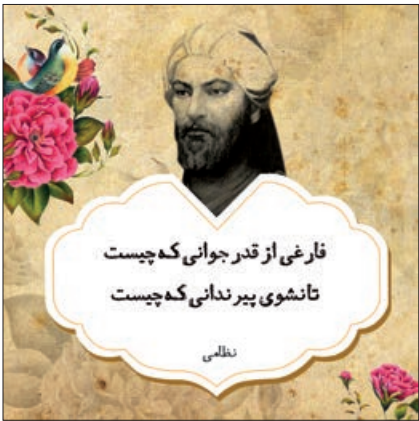
چه کنیم نفس، ما را به آسانی به گناه نکشاند؟

شهید مطهری درباره یکی از راه‌های جلوگیری از گناه نوشته‌اند:

«اگر انسان خیال را در اختیار خودش نگیرد یکی از چیزهایی است که انسان را فاسد می‌کند؛ یعنی انسان نیاز به تمرکز قوه خیال دارد. اگر قوه خیال آزاد باشد، منشأ فساد اخلاق انسان می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «اگر تو نفس را به کاری مشغول نکنی، او تو را به خودش مشغول می‌کند.» یک چیزهایی است که اگر انسان آن‌ها را به کاری نگمارد طوری نمی‌شود، مثل یک جماد است. این انگشتر را که من به انگشتم می‌کنم، اگر روی طاقچه‌ای یا در جعبه‌ای بگذارم طوری نمی‌شود. ولی نفس انسان جور دیگری است، همیشه باید او را مشغول داشت؛ یعنی همیشه باید یک کاری داشته باشد که او را متمرکز و وادار به آن کار کند، در غیر این صورت اگر شما به او کار نداشته باشید، او شما را به آن چه که دلش می‌خواهد وادار می‌کند و آن وقت است که درپچه خیال به روی انسان باز می‌شود؛ در همه جا فکر می‌کند و همین خیالات است که انسان را به هزاران نوع گناه می‌کشاند. اما برعکس، وقتی که انسان یک کار و یک شغل دارد، آن کار و شغل، او را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند.»

برگرفته از کتاب «تعلیم و تربیت در اسلام»

پند نیکان



فارغی از قدر جوانی که چیست
تانشوی پیر ندانی که چیست

نظامی

زندگی بزرگان

چرا ایستاده‌ای؟



عمه‌ام سن و سال زیادی داشت. یک شب حالش بد شد، طوری که همگی نگران شدیم... ساعت ۱۰ شب بود. تمام حیاط پوشیده از برف بود. کوچه و خیابان‌ها که جای خودش را داشتند. می‌دانستیم نمی‌توانیم عمر را از جایش تکان دهیم. اصلاً معلوم نبود اگر می‌بردیمش بیرون، نتیجه‌ای می‌گرفتیم؛ آن وقت شب توی زمستان مگر جایی باز بود؟...

یک لحظه یاد دکتر شیخ افتادم. این که بروم دنبالش و بیاورمش. از این فکر، خودم هم خنده‌ام گرفت. حتی اگر می‌توانستم و همت می‌کردم و راه می‌افزادم دنبالش، معلوم نبود حاضر باشد توی این ساعت از شب زمستانی یا به کوچه و خیابان بگذارد. چند لحظه بعد ناله‌های عمه بیشتر شده بود و حال و هوای خانه غم‌انگیزتر. از در و دیوار اندوه و ناامیدی می‌بارید. یک لحظه با خودم گفتم: «حالا بروم دکتر. آمد که خوب. نیامد هم لااقل من کاری برای عمه‌ام کرده‌ام.» این جور نشستن و دست روی دست گذاشتن فقط می‌توانست عذابم دهد. به هر زحمتی بود خودم را رساندم تپ‌المحل. آن‌جا یکی از مطب‌های دکتر شیخ بود. می‌دانستم تا دیروقت باید آن‌جا باشم. دکتر آمده بیرون، موتورش را روشن کرده بود. می‌خواست راه بیفتد که جلیوش را گرفت. حس کردم او از اول صبح تا این وقت شب مشغول کار بوده و حالا خسته و کوفته باید بروم منزل برای شام و استراحت. اما یک نیرویی بهم جرئت داد موضوع را به او بگویم. همین که شنید، گفت: «خب چرا ایستاده‌ای؟ بپر پشت موتور تا برویم عمه‌ات را ببینیم!» جان نازهای گرفت. راه سختی بود. موتور توی برافشا سر می‌خورد و چندان تحت کنترل نبود. دکتر به عمه، جان تازه‌ای بخشید و نسبتاً آرام شد. قرار شد فردا نسخه دکتر را از داروخانه بگیریم.

برگرفته از کتاب «فریاد در تاجستان»، اثر محمد خسروی‌راد

فتونکته



اندک صبر

تو بمان!

بمان که عشق
به حال من و تو غبطه خورد
بمان که یار توام
عشق کن که یار منی...

هوشنگ ابتهاج

سه نقطه



از مدرسه دیوار به یادمانده
تقاله و پرگار به یادمانده
هر چند که از کتاب درسی شد حذف
دهقان فداکار به یادمانده



دور دنیا

دزد متخصص تلویزیون!



ادیتی سنترال- بعضی دزدها در زمینه سرقت موارد خاصی تخصص دارند، از کیف قابی گرفته تا خودرو، ولی به تازگی دزدی در هندوستان دستگیر شده که تخصصش دزدیدن تلویزیون است، آن هم از هتل‌ها! این مرد ۳۷ ساله هندی، با اقامت در هتل های سراسر هندوستان و پس از این که مبلغ چند شب اقامت را می‌پرداخت، تلویزیون اتاقش را داخل چمدان بزرگی که به همراه داشت می‌گذاشت و می‌رفت! این دزد تلویزیون پس از این که قصد داشت ۲۰ دستگاه تلویزیون را بفروشد، پلیس به او شک کرد و بازداشت شد. پس از آن معلوم شد در مدت ۴ ماه ۱۲۰ دستگاه تلویزیون را به این روش از هتل‌ها دزدیده و قبل از آن نیز یک بار دیگر دستگیر و به قید ضمانت آزاد شده است. پلیس حدس می‌زند وی تا کنون هزاران تلویزیون را از سراسر هند سرقت کرده، به همین دلیل برای بررسی سلامت عقلانی به روان شناس معرفی شده است!

شکایت از یک پارک!



آن بی‌سی- همه جور شکایت دیده ایم، ولی شکایت از یک پارک تفریحی را تا حالا ندیده ایم! به تازگی مردی که همراه با همسرش برای تفریح به پارکی در ایالت پنسیلوانیا رفته بود، پس از این که سوار وسیله ای شد که از رودخانه این پارک عبور می‌کرد، دچار بیماری چشمی شد که مدت‌ها درگیر آن بود. این مرد پس از این که کارش به عمل جراحی با هزینه‌های گزاف کشید، تصمیم گرفت تا برای دریافت خسارت از این پارک شکایت کند. دلیل شکایتش هم وجود اتکل‌های خطرناک در آب رودخانه این وسیله بازی بود! جالب این جاست که وی درخواست ۳۵ هزار دلار خسارت کرده و احتمال می‌رود در این پرونده هم موفق شود!



کارت بازی گروه مرگ!

افسانه‌های نوین

پادشاه بی‌عیب و مردم عیب‌ناک

در زمان‌های قدیم، روزی پادشاهی که فکر می‌کرد خودش بی‌عیب‌ترین آدم روی زمین است (ارواح خبیث!) همه درباریان را جمع کرد و بعد از این که کلی از خودش تعریف کرد، بلند شد وسط سالن ایستاد و دور زدن‌ها همه بی‌بند علاوه بر این که نه تنها عیب اخلاقی ندارد، حتی عیب ظاهری هم ندارد و چه سری، چه ذمی، عجب پایی... (بخشید خط رو خط شد، این مربوط به افسانه روباه و زاغ بود، نه افسانه پادشاه بی‌عیب!) رو به وزیران کرد و گفت: «از این به بعد هر کس در سرزمین من عیب و ایرادی داشته باشد، باید یک پنی جریمه بشود... اما هم ندارد، همین که گفتیم!» البته کسی «اما» نگفت، ولی چون پادشاه به سریال‌های تلویزیونی علاقه داشت این جمله را از این برنامه‌ها کپی کرد! فردای این ماجرا، نگهبانی در کنار جاده چشمش به مردی افتاد که گدایی می‌کرد. نگهبان خرخره مرد را گرفت و گفت: «باید یک پنی بدهی!» مرد در حالی که می‌لرزد و معلوم نبود از سرماست یا ترس یا لقوه دارد یا ژله خورده، رو به نگهبان افزود: «چه... چه... چرا؟! نگهبان با خوشحالی افزود: «چون فقیری و حالا که لکنت زبان داری، باید دو پنی بدهی!» همان‌طور که نگهبان خرخره مرد را گرفته بود، مرد دستش را بالا آورد و معلوم شد دستش هم مشکل حرکتی دارد. نگهبان که ذوق کرده بود افزود: «حالا شد سه پنی!» مرد که از شدت لرزش به حالت ویریه افتاده بود، کلاه از سرش افتاد و معلوم شد کچل هم هست. نگهبان که نیشش تا بناگوش باز بود افزود: «شد چهار پنی!» مرد که دید کار دارد بیخ پیدا می‌کند خواست فرار کند که معلوم شد پایش هم چاقی است! دیگر نگهبان طاقت نیاورد و در حالی که از خوشحالی قهقهه می‌زد رو به مرد افزود: «از جات تکنون نخور، باید برم لشکریان رو بیارم. تو یک گنج گران بها برای پادشاهی!»

ولی چون شخصیت‌های افسانه‌های ما همیشه سرشان به سنگ می‌خورد و متنبه می‌شوند، پادشاه از گفته خودش و بشیمان و قرار شد برعکس شود و به هر کسی که هر عیبی دارد یک پنی بدهند. ولی چون مردم آن دیار هم جنبه نداشتند، بلافاصله خودشان را به مرضی زدند و خزانه دربار خالی و پادشاه ورشکسته شد و همه چش رفت روی هوا و پادشاه هم افتاد کنار مردم عیب‌دارش!

علکساندر کاربراتور

یادش بخیر



ماوشما

* آن چه هستی هدیه خداوند به توست و آن چه خواهی شد هدیه تو به خداوند است. پس بی نظیر باش.

احمد آقاوغلی، قوجان

* در جواب سوال آقای امیرحسین خوشحال که فرمودند: «حالا چه کنیم؟! این دو بیت از خواجه حافظ شیرازی را باید گفت: بی‌با تل گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم/ فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم/ اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد/ من و ساقی به هم سازیم و بنیادش بر اندازیم!

* به نظم خیلی حیفه که زندگی سلام با تبلیغات تکراری روزنامه‌های دیگر پر بشه.

* مطالب مربوط به قرعه‌کشی جام جهانی خیلی خوب بود.

* هم ارزشمند بود و هم جنبه شوخ طبعی داشت. همگی خسته نباشید.

* خوش به حال دل فرهاد که در مدت عمر، مزه تلخ ترین خاطره اش شیرین است.



مسابقه جزخوان‌ها!

سلام. اینم چندبیماکر جزخوانی. فعلاً! * ۰۹۲۹۷...۰۴۶۵ : جواب مسابقه شماره ۲۰۳: تنوری، شیگرد، فروشی. سه ثانیه! حال کردین؟! عمر! آگه خفن بازی به این‌زنگی داشته‌باشین.

* ۰۹۱۵۷...۰۵۷۲ : تنوری. شبگرد.

فروشی. داش خفن جون! زیر ۲ دقیقه!

من بوده زود جایزه رو می‌رسوندم.

حقاقل هوای حرفه‌ای‌ها رو داشته باش!

* ۰۹۲۵۸...۰۹۲۲ : سلام. الان هم

تو اوچین. جاده‌تون هم آسفالتنه. فقط

خیلی بیج و خمداره!

* ۰۹۱۵۵...۰۵۶۶ : سلام و صدسلام

بر شما خفن سازان گرامی. این هم

پاسخ خفن ۲۰۳: تنوری؛ شبگرد؛

فروشی. ببینم قرعه‌فال به نام من

دیوانه می‌زنی یا باز باید همین‌طور

صبر ایوب پیشه کنتم....فادتون،

امشهد، ادیب ۴ سوته.

* ۰۹۳۵۶...۰۲۷۸ : حل کردندش به

۴۰ ثانیه هم نرسید، خیلی آسون بود.

1sargarmi.ir

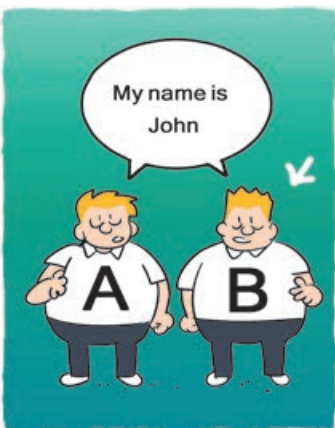
می‌توین ز بر هر تصویر، به کلمه معنا دار با چاشنی شوخ طبعی بنویسین؟ خب ما این کارو کردیم براتون! فقط هر حرف الفبا رو به علامت‌مز تبدیل کردیم. تا ساعت ۲۳ به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ سه کلمه رو پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای شما که پاسخ صحیح سه مسابقه پیاپی رو دادین! پاسخ توی ستون «ما و شما» ی بعدی و اطلاعات بیشتر هم توی وب سایت 1sargarmi.ir هست.



÷!*



÷!*



÷!*